

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل

پیاده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مآخذ	ویرایش دوم	تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی

زندگانی و شخصیت امام حسن علیه السلام (۱)

ایام مقارن با میلاد امام مجتبی علیه السلام است. که همه‌ی شیعیان قدوم مبارک آن حضرت را به این عالم جشن می‌گیرند و شادمانی می‌کنند. من هم به سهم خودم تولد این امام بزرگوار و کریم اهل بیت علیهم السلام را به محضر امام‌زمان ارواحنا فدا و همه‌ی دلدادگان و شیفتگان خاندان وحی و نبوت، به‌خصوص شما عزیزانی که در محضرتان هستم، تبریک می‌گویم و امیدوارم در ضیافت‌خانه‌ی امام مجتبی علیه السلام همه‌ی ما میهمان معارف بلند معنوی و الهی آن بزرگوار باشیم و بتوانیم از خوان کرم و سخاوت آن بزرگوار بهره‌های فراوان ببریم.

مروری بر مقاطع زمانی دوران عمر امام مجتبی علیه السلام

به قصد عرض ارادت مروری در مورد زندگی آن بزرگوار می‌کنیم. تولد امام مجتبی علیه السلام در پانزدهم ماه مبارک رمضان سال سوم هجرت است؛ یعنی هنگامی که در فضای زمان راه طی

کنیم، درست یک ماه بعد از نیمه‌ی شعبان که تولّد امام عصر ارواحنا فداه است و ایشان ابن‌الحسن هستند؛ به سالروز ولادت حسن بن علی علیه السلام می‌رسیم. دوران امامت آن حضرت در بیست و یکم رمضان سال چهلّم هجری که مقارن شهادت پدر بزرگوارشان، امیرالمؤمنین علیه السلام است، آغاز می‌شود و شهادت آن بزرگوار در بیست و هشتم صفر سال پنجاهم هجری قمری است؛ بنابراین طول عمر امام حسن مجتبی علیه السلام و درنگ و توقّفشان در این عالم، جمعاً چهل و هفت سال است. هفت سال از چهل و هفت سال در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است؛ از سال دهم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا می‌روند، تا سی سال بعد از آن، یعنی سال چهلّم، در کنار پدر بزرگوارشان امیرالمؤمنین علیه السلام هستند و بعد از رحلت امیرالمؤمنین علیه السلام مدت ده سال عهده‌دار مسئولیت امامت جهان تشیّع بودند. این مروری بسیار کوتاه از نظر مقاطع زمانی دوران عمر آن حضرت است.

روایت‌هایی در مورد شخصیت امام مجتبی علیه السلام

من برای آشنایی بیشترمان با شخصیت آن بزرگوار، روایت‌هایی از کتاب "بحارالانوار" یادداشت کرده‌ام، که برایتان بخوانم. امیدواریم خود این مطالب، زمینه‌ی معرفت بیشتر ما به عظمت این امام بزرگوارمان باشد؛ امامی که غالباً در مقایسه با برادر بزرگوارشان، اباعبدالله‌الحسین علیه السلام، مجالس، بحث‌ها و گفتگوها کمتر به آن حضرت اختصاص پیدا می‌کند و شخصیت آن بزرگوار را نوعی غربت احاطه کرده است. به همین علّت جا دارد در این مناسبت قدری بیشتر در مورد شخصیت آن حضرت تعمّق کنیم. احادیث را از جلد چهل و سوم بحارالانوار می‌خوانیم؛ که بخشی از آن متعلّق به زندگی فاطمه‌ی زهرا علیه السلام است. چند جلسه‌ای هم که در مورد آن حضرت

گفتگو کردیم، روایات را از همین جلد می‌خواندیم. بخش دیگر این کتاب به حسنین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ اختصاص دارد؛ البته کل جلد چهل و چهارم به امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ و وقایع قبل و بعد عاشورا تعلق دارد. در جلد چهل و سوم نکات مشترکی بین حسنین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ است؛ سپس وارد بحث خاص امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌شود و به‌طور اختصاصی مباحثی در مورد آن بزرگوار دارد.

نام‌گذاری امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَامُ در بدو تولد: اولین روایتی که می‌خوانیم، ناظر بر تولد امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَامُ است. «عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ» سلسله روایت از زید بن علی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ و از پدر بزرگوار ایشان، امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَامُ است. «قَالَ: لَمَّا وُلِدَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَتْ لِعَلِيِّ سَمِيَهُ» وقتی فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَامُ را به دنیا آوردند؛ به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کردند: یا امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ! نامی بر روی این فرزند بینه. «فَقَالَ مَا كُنْتُ لِأَسْبِقَ بِاسْمِهِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: نه؛ من در نام‌گذاری بر این سبط (نوهی) پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از ایشان سبقت نمی‌جویم. «فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَأَخْرَجَ إِلَيْهِ فِي خِرْقَةٍ صَفْرَاءَ» رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تشریف آوردند و این طفل و نوزاد را در قنداق و یا جامه‌ای سرتاسری، که زرد رنگ بود، خدمت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آوردند. «فَقَالَ أَلَمْ أَنُحْكَمْ أَنْ تَلْفُوهُ فِي خِرْقَةٍ صَفْرَاءَ» پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: آیا من شما را نهی نکردم که او را در جامه‌ای زرد رنگ نپوشانید؟ «ثُمَّ رَمَى بِهَا وَأَخَذَ خِرْقَةً بَيْضَاءَ فَلَفَّهُ فِيهَا» سپس حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جامه‌ی زرد را از پیکر امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَامُ برگرفتند و آن حضرت را با جامه‌ی پوشش سفیدی پوشاندند. «ثُمَّ قَالَ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَلْ سَمَيْتَهُ» پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به حضرت علی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پوشش سفیدی پوشاندند. «ثُمَّ قَالَ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَلْ سَمَيْتَهُ» پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به حضرت علی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: آیا نامی بر او نهاده‌ای؟ «فَقَالَ مَا كُنْتُ لِأَسْبِقَكَ بِاسْمِهِ» امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عرض کردند: من در نام‌گذاری بر روی او از شما سبقت نمی‌گیرم. «فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ مَا كُنْتُ لِأَسْبِقَ

بِاسْمِهِ رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ» پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: من هم در نام‌گذاری بر روی این فرزند بر پروردگارم عزوجلّ سبقت نمی‌گیرم. «فَأَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَى جِبْرِئِيلَ أَنَّهُ وُلِدَ لِمُحَمَّدِ ابْنِ فَاهِبِطُ فَاقْرَبُهُ السَّلَامَ وَ هَتَيْهِ» خدای متعال به جبرئیل وحی فرمود: فرزندی برای پیامبر اکرم ﷺ متولد شده است. پس فرود بیا؛ خدمت پیغمبر ﷺ برو؛ سلام مرا به ایشان برسان و به خاطر این مولود تهنیت بگو؛ «وَ قُلْ لَهُ إِنَّ عَلِيًّا مِنْكَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى فَسَمِّهِ بِاسْمِ ابْنِ هَارُونَ» و به پیامبر ﷺ عرض کن علی عليه السلام در رابطه با تو به منزله‌ی هارون عليه السلام در رابطه با موسی عليه السلام است؛ پس نام فرزند علی عليه السلام را نام فرزند هارون عليه السلام بگذار. «فَهَبِطْ جِبْرِئِيلُ فَهَتَاهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ» پس جبرئیل بر پیامبر اکرم ﷺ فرود آمد و از طرف خدای عزوجلّ تهنیت گفت. «ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَأْمُرُكَ أَنْ تَسْمِيَهُ بِاسْمِ ابْنِ هَارُونَ» و به ایشان عرض کرد: خدای تبارک و تعالی به شما امر کرده است که نام پسر هارون عليه السلام را بر روی این نوزاد بگذارید. «قَالَ وَ مَا كَانَ اسْمُهُ» پیامبر اکرم ﷺ پرسید: اسم پسر هارون عليه السلام چه بود؟ «قَالَ شَبْرٌ» جبرئیل گفت: شَبْر. «قَالَ لِسَانِي عَرَبِيٌّ» (شَبْر عبری است). پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: زبان من رسول‌الله ﷺ عربی است و این اسم عبری است! «قَالَ سَمِّهِ الْحَسَنَ فَسَمَاهُ الْحَسَنَ»^۱ جبرئیل عرض کرد نام او را حسن بگذار (در حقیقت جبرئیل ترجمه‌ی شَبْر را به زبان عربی به پیغمبر ﷺ عرض کرد)؛ پس آنگاه، پیامبر اکرم ﷺ این فرزند را حسن نامید. این یک روایت در مورد نام‌گذاری امام حسن مجتبی عليه السلام در بدو تولد است.

۱. مجلسی، بحار، ج ۴۳، ص ۲۳۸ و صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۳۷ و حرّعاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۴۱۰.

خاطره‌هایی از دوران کودکی امام مجتبی علیه السلام: در دوران کودکی امام حسن مجتبی علیه السلام خاطرات بسیار زیبایی دارد؛ که این ماجراها نهایت محبت و عنایت علیه السلام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به امام مجتبی علیه السلام را می‌رساند. حتماً این ماجرا را به‌خاطر دارید؛ که یکبار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد در حال نمازگذارن بودند؛ مردم هم به ایشان اقتدا کرده بودند. امام مجتبی علیه السلام که طفل خردسال و کم سن‌وسالی بودند، وارد مسجد شدند؛ سراغ جدّ بزرگوارشان آمدند و در همان حالی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در سجده بودند، آمدند روی دوش حضرت نشستند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به خاطر احترام و محبتی که نسبت به امام مجتبی علیه السلام داشتند؛ سجده را آنقدر طولانی کردند؛ تا امام مجتبی علیه السلام از نشستن روی دوش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خسته شدند؛ پائین آمدند و سپس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از سجده سر برداشتند. پس از نماز هم وقتی اصحاب با تعجب از حضرت پرسیدند سابقه نداشت شما در نمازهای جماعت سجده را تا این حد طولانی کنید؛ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: علتش این بود که فرزندم حسن بردوش من نشسته بودند و من به‌خاطر جلالت قدر او و احترام و محبتی که نسبت به او قائلم، این سجده را طولانی کردم.^۲

۲. مجلسی، بحار، ج ۴۳، ص ۲۹۴ و ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۲۴ و ابن حبیون، شرح الاخبار، ج ۳، ص ۵۳۷. «عَنْ أَنَسٍ وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَيْبَةَ عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُ دُعِيَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم إِلَى صَلَاةٍ وَالْحَسَنُ مُتَعَلِّقٌ بِهِ فَوَضَعَهُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم مُقَابِلَ جَنْبِهِ وَ صَلَّى فَلَمَّا سَجَدَ أَطَالَ السُّجُودَ فَرَفَعَتْ رَأْسِي مِنْ بَيْنِ الْقَوْمِ فَإِذَا الْحَسَنُ عَلَى كَيْفِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم فَلَمَّا سَلَّمَ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ لَهُ الْقَوْمُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ سَجَدْتَ فِي صَلَاتِكَ هَذِهِ سَجْدَةً مَا كُنْتُ تَسْجُدُهَا كَاتِبًا يُوحَى إِلَيْكَ فَقَالَ صلی الله علیه و آله و سلم لَمْ يُوحَ إِلَيَّ وَ لَكِنَّ ابْنِي كَانَ عَلَيَّ كَيْفِي فَاكْرَهُتُ أَنْ أُعْجِلَهُ حَتَّى تَنْزَلَ وَ فِي رِوَايَةٍ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَدَادٍ أَنَّهُ قَالَ صلی الله علیه و آله و سلم إِنَّ ابْنِي هَذَا ارْتَحَلَنِي فَاكْرَهُتُ أَنْ أُعْجِلَهُ حَتَّى يَقْضَى حَاجَتَهُ.»

مجلسی، بحار، ج ۴۳، ص ۳۰۰ و محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۴۳۲ و اربلی، کشف الغمّة، ج ۱، ص ۵۲۱.

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَدَادٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ فِي إِحْدَى صَلَاتِي الْعِشَاءِ وَ هُوَ حَامِلٌ حَسَنًا فَتَقَدَّمَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم فَوَضَعَهُ ثُمَّ كَبَّرَ لِلصَّلَاةِ فَصَلَّى فَسَجَدَ بَيْنَ ظَهْرَانِي صَلَاتِهِ سَجْدَةً فَأَطَالَهَا قَالَ أَبِي فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَإِذَا الصَّبِيُّ عَلَيَّ ظَهَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَ هُوَ سَاجِدٌ فَرَجَعْتُ

همچنین از خاطره‌های کودکی امام مجتبی علیه السلام روایتی است، که در صفحه‌ی سیصدوسی و هشت جلد چهل و سوم کتاب بحار الانوار آمده است. حدیث در کتاب "فضائل" و از ابوالسعادات است. او نقل کرده است: «إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَحْضُرُ مَجْلِسَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ ابْنُ سَبْعِ سِنِينَ» امام مجتبی علیه السلام در مجلس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حاضر می‌شدند (وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مجلس صحبت می‌کردند و تعالیم دین را به مؤمنین می‌آموختند؛ امام مجتبی علیه السلام می‌آمدند و می‌نشستند)؛ در حالی که هفت ساله بودند. «فَيَسْمَعُ الْوَحْيَ فَيَحْفَظُهُ فَيَأْتِي أُمَّهُ فَيُلْقِي إِلَيْهَا مَا حَفِظَهُ كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَدَ عِنْدَهَا عِلْمًا بِالتَّنْزِيلِ فَيَسْأَلُهَا عَنْ ذَلِكَ فَقَالَتْ مِنْ وَادِكَ الْحَسَنُ» امام حسن مجتبی علیه السلام، این فرزند هفت ساله، هم آنچه را پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمودند، با دقت گوش می‌دادند و به حافظه خود می‌سپردند؛ سپس به خانه، نزد مادرشان، فاطمه زهرا علیها السلام، برمی‌گشتند و همه‌ی مطالبی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از تعالیم وحی فرموده بودند، برای مادر بازگو می‌کردند؛ به گونه‌ای که هرگاه امیرالمؤمنین علیه السلام وارد خانه می‌شدند و نزد حضرت زهرا علیها السلام می‌آمدند؛ می‌دیدند حضرت زهرا علیها السلام بر مطالبی از وحی که تازه نازل شده است، واقفند. از حضرت زهرا علیها السلام سؤال می‌کردند: شما این مطالب را از کجا مطلع شدید؛ این را که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم همین الآن در مسجد فرمودند؟ حضرت زهرا علیها السلام می‌فرمودند: این را از فرزند تو، حسن بن علی علیه السلام، شنیدم. «فَتَحَقَّقِي يَوْمًا فِي الدَّارِ» امیرالمؤمنین علیه السلام یک روز در خانه مخفی شدند یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام هم که پدر امام مجتبی علیه السلام هستند، دوست داشتند صحنه‌ای را که امام مجتبی علیه السلام با همان سن

إِلَى سُجُودِي فَلَمَّا قَضَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الصَّلَاةَ قَالَ النَّاسُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّكَ سَجَدْتَ بَيْنَ ظَهْرَانِي صَلَاتِكَ سَجْدَةٌ أَطْلَمْتُهَا حَتَّى ظَنَنْتَا أَنَّهُ قَدْ حَدَّثَ أَمْرًا أَوْ أَنَّهُ يُوحِي إِلَيْكَ قَالَ كُلُّ ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ وَ لَكِنَّ ابْنِي ارْتَحَلَنِي فَكَرِهْتُ أَنْ أَعْمَلَهُ حَتَّى يَقْضَى حَاجَتَهُ.»

هفت سالگی، عین پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و با همان لحن و حالت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شروع می کردند به سخنرانی، خودشان از نزدیک مشاهده کنند؛ لذا یک روز در گوشه‌ای از خانه مخفی شدند، تا امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام را نبینند؛ به خانه بیایند و عین همان ماجرا، قضایای مسجد را تعریف کنند. «وَقَدْ دَخَلَ الْحَسَنُ وَ قَدْ سَمِعَ الْوَحْيَ فَأَرَادَ أَنْ يُلْقِيَهُ إِلَيْهَا فَأُزِيحَ عَلَيْهِ» امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام وارد مسجد شدند و تعالیم تازه آمده‌ی وحی را از زبان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدند؛ سپس به خانه آمدند و خواستند شروع کنند به بازگو کردن برای مادر؛ اما زبانشان نمی گشت و طور خاصی بود و این دفعه دیدند نمی توانند صحبت کنند. «فَعَجِبَتْ أُمُّهُ مِنْ ذَلِكَ» فاطمه‌ی زهرا عَلَيْهَا السَّلَام، مادر امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام، از این صحنه خیلی تعجب کردند؛ امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام که هر دفعه می آمدند مثل بلبل سخنرانی می کردند و عین سخنرانی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بازگو می کردند! «فَقَالَ لَا تَعْجَبِينَ يَا أُمَّاهُ فَإِنَّ كَبِيرًا يَسْمَعُنِي» امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام به مادر عرض کردند؛ ای مادر! تعجب نکن از اینکه من نمی توانم راحت صحبت کنم. شخص بزرگی صدای مرا می شنود. در حقیقت امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام از راه باطن هیبت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام را ادراک کرده بودند. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام خودشان را مخفی کرده بودند؛ اما نور و شکوه ایشان معلوم بود؛ لذا همین هیبت، راحتی و جرأت در سخنوری را از امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام سلب کرده بود. «فَاسْتِزَاعُهُ قَدْ أَوْقَفَنِي» گوش دادن آن بزرگ به سخن من، مرا از حرف زدن متوقف کرده و قدرت صحبت کردن را از من امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام گرفته است. «فَخَرَجَ عَلَيَّ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ فَقَبَّلَهُ» امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام از پشت دیوار یا پرده بیرون آمدند؛ فرزندشان، امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام، را در آغوش گرفتند و بر ایشان بوسه زدند. «وَفِي رِوَايَةٍ يَأْتِي أَنَّ أُمَّهُ قَلَّ يَبَانِي وَ كَلَّ لِسَانِي لَعَلَّ

سَيِّدًا يَزْعَانِي»^۳ و در روایت دیگری آمده است: وقتی مادر تعجب کردند، امام مجتبی علیه السلام به مادر عرض کردند: ای مادر! سخن من کم شد؛ قدرت سخنوری من کاسته شد و مثل اینکه زبان من از سخن‌گویی الکن و لال شده است. گویا بزرگواری و سرور بزرگی مراقب من است و مرا در این لحظه می‌بیند. این هم یکی از خاطره‌های دوران کودکی امام مجتبی علیه السلام است.

از دیگر خاطره‌های دوران کودکی آن حضرت روایتی است که در صفحه‌ی سیصدونوزده جلد چهل‌وسوم بحارالانوار آمده است. روایت را از "عیون‌المحاسن" نقل کرده است. «أَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ مَرَّ عَلَى شَيْخٍ يَتَوَضَّأُ وَ لَا يُحْسِنُ» امام حسن و امام حسین علیهما السلام درحالی که هردو کم سن‌وسال بودند (تفاوت سنی این دو امام بزرگوار کمتر از یک‌سال است)، بر پیرمردی عبور کردند که در حال وضو گرفتن بود و نمی‌توانست وضویش را خوب بگیرد. «فَأَخَذَا فِي التَّنَازُعِ يَقُولُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا أَنْتَ لَا تُحْسِنُ الْوُضُوءَ» امام حسن و امام حسین علیهما السلام که در سنین طفولیت بودند؛ نمایش‌نامه‌ای را در مقابل این پیرمرد اجرا کردند. شروع کردند به منازعه کردن با یکدیگر و هریک به دیگری می‌گفت وضوی تو خوب نیست. «فَقَالَا أَمَّا الشَّيْخُ كُنْ حَكِيمًا بَيْنَنَا يَتَوَضَّأُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا» بعد امام حسن و امام حسین علیهما السلام به این پیرمرد گفتند: ای پیرمرد! تو بین ما دو نفر قضاوت کن و حکم باش؛ هریک از ما دو نفر وضو می‌گیریم و تو بگو کدام‌یک از ما بهتر وضو می‌گیرد. «فَتَوَضَّأَ» امام مجتبی و اباعبدالله علیهما السلام هریک وضویی گرفتند؛ «ثُمَّ قَالَا أَيُّنَا يُحْسِنُ» سپس به پیرمرد گفتند: کدام‌یک از ما دو برادر بهتر وضو می‌گیرد؟ «قَالَ كِلَاكُمَا تُحْسِنَانِ الْوُضُوءَ وَ لَكِنَّ هَذَا الشَّيْخَ الْجَاهِلَ هُوَ الَّذِي لَمْ

۳. مجلسی، بحار، ج ۴۳، ص ۳۳۸ و ابن‌شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۸ و محدث قمی، سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۸۵.

يَكُنْ يُحْسِنُ وَ قَدْ تَعَلَّمَ الْآنَ مِنْكُمْ وَ تَابَ عَلَى يَدَيْكُمْ بِرِكْتِكُمْ وَ شَفَقْتِكُمْ عَلَى أُمَّةٍ جَدِّكُمْ.^۴ پیرمرد در پاسخ درخواست حکمیت، به این دو بزرگوار عرض کرد: هردوی شما بسیار نیکو وضو گرفتید و لکن این پیرمرد جاهل و نادان، یعنی خودش، کسی است که نمی‌تواند خوب وضو بگیرد. اکنون از شما دو نفر شیوهی درست و زیبا وضو گرفتن را آموخت؛ به‌دست شما دو توبه کرد و در اثر این برکت و شفقت شما بود که به اصلاح و تصحیح رفتار خودش دست پیدا کرد؛ برکت و شفقتی که شما بر امت جدتان دارید.

از خاطرات شیرین دوران طفولیت امام مجتبی علیه السلام روایت دیگری وجود دارد که در صفحه‌ی دویست و شصت و هشت جلد چهل و سوم بحار الانوار آمده‌است. روایت مفصل و حدود سه، چهار صفحه است، و من فقط قسمت مورد نظرمان را می‌خوانم. «وَ أَخَذَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْحَسَنَ فَوَضَعَهُ عَلَى عَاتِقِهِ الْأَيْمَنِ وَ وَضَعَ الْحُسَيْنَ عَلَى عَاتِقِهِ الْأَيْسَرِ» در حالی که امام حسن و امام حسین علیه السلام هر دو طفل خردسال بودند، پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؛ امام حسن علیه السلام را بر سمت راست و امام حسین علیه السلام را بر سمت چپ شانهای خودشان نشان‌دند. «وَ خَرَجَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَحِقَ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» امیرالمؤمنین علیه السلام خارج شدند و به رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ملحق گشتند. «فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ يَا أَبَا أَنْتَ وَ أُمِّي اذْفَعْ إِلَيَّ أَحَدَ شِبْلَيْكَ أَحْفَفْ عَنكَ» برخی اصحاب پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عرض کردند: پدر و مادر من به فدای شما باد! یکی از دو شیربچه‌ی خودتان را به من بدهید، تا بار شما سبک شود. «فَقَالَ امْضِ فَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ كَلَامَكَ وَ عَرَفَ مَقَامَكَ وَ تَلَقَّاهُ آخِرَ فَقَالَ يَا أَبَا أَنْتَ وَ أُمِّي اذْفَعْ إِلَيَّ أَحَدَ شِبْلَيْكَ أَحْفَفْ عَنكَ فَقَالَ امْضِ

۴. مجلسی، بحار، ج ۴۳، ص ۳۱۹ و ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۳، ص ۴۰۰ و جزایری، ریاض‌الابرار، ج ۱، ص ۹۷.

فَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ كَلَامَكَ وَ عَرَفَ مَقَامَكَ» پیغمبر اکرم ﷺ به فرد اولی که گفت یکی از این دو را به من بدهید، تا بار شما سبکتر شود، فرمود: برو؛ خدا کلامت را شنید و مقام تو را هم شناخت؛ یعنی ممنونم از حسن نیتت؛ خدا هم به تو اجر می دهد. پس از او نفر دیگری رسید. او هم عرض کرد: پدر و مادرم به فدای شما باد! یکی از این دو شیربچه‌ی خودتان را به من بدهید، تا بار شما سبک تر شود. پیغمبر اکرم ﷺ به او هم فرمود: برو؛ خدا کلامت را شنید و مقامت را شناخت؛ یعنی اجرت پیش خداست. «فَتَلَقَاهُ عِزِّي عَاشِرًا» سپس امیرالمؤمنین عیاشی رسیدند و با پیامبر ﷺ ملاقات کردند. «فَقَالَ يَا بَنِي آتَتْ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ ادْفَعْ إِلَيَّ أَحَدَ شِبْلَيْكَ وَ شِبْلَيْكَ حَتَّى أُخَفِّفَ عَنْكَ» امیرالمؤمنین عیاشی به پیغمبر ﷺ عرض کردند: پدر و مادرم به فدای شما باد ای رسول - خدا ﷺ! یکی از این دو شیربچه‌ی خودم و شیربچه‌ی خودتان را به من بدهید، تا بار شما سبک تر شود. «فَالْتَفَتَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى الْحَسَنِ فَقَالَ يَا حَسَنُ هَلْ تَمْضِي إِلَيَّ كَيْفَ آيِكَ» پیغمبر اکرم ﷺ توجهشان را به امام مجتبی عیاشی کردند که روی شانه‌ی راستشان بودند و فرمودند: ای حسن! آیا روی کتف پدرت می روی؟ «فَقَالَ لَهُ وَ اللَّهُ يَا جَدَّاهُ إِنَّ كَيْفَكَ لَأَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ كَيْفِ أَبِي» امام مجتبی عیاشی به جدشان پیغمبر اکرم ﷺ عرض کردند: ای جد بزرگوارم! به خدا سوگند کتف شما برای من دوست داشتنی تر از کتف پدرم است. «ثُمَّ التَفَتَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَاشِرًا فَقَالَ يَا حُسَيْنُ هَلْ تَمْضِي إِلَيَّ كَيْفَ آيِكَ» سپس پیغمبر اکرم ﷺ توجهشان را به امام حسین عیاشی کردند، که روی شانه‌ی چپشان نشسته بودند و فرمودند: ای حسین! آیا روی شانه‌ی پدرت می روی؟ «فَقَالَ لَهُ وَ اللَّهُ يَا جَدَّاهُ إِنِّي لَأَقُولُ لَكَ كَمَا قَالَ أَخِي الْحَسَنُ إِنَّ كَيْفَكَ لَأَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ كَيْفِ أَبِي» امام حسین عیاشی هم به جد بزرگوارشان، پیامبر اکرم ﷺ عرض کردند: سوگند به خدا ای جد بزرگوارم! همان سخنی را می گویم که

حسن بن علی علیه السلام به شما عرض کرد؛ که شانه‌ی شما برای من حسین دوست‌داشتنی‌تر از شانه‌ی پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام است. به این ترتیب هیچ‌یک نرفتند و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر دو را آوردند. «فَأَقْبَلَ بِنِهَا إِلَى مَنْزِلِ فَاطِمَةَ علیها السلام» پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اینها را به خانه‌ی فاطمه‌ی زهرا علیها السلام آوردند. «وَقَدْ ادَّخَرَتْ لَهَا ثُمَرَاتٍ فَوَضَعَهَا بَيْنَ أَيْدِيهَا فَأَكَلَا وَ شِعَا وَ فَرِحَا» و فاطمه‌ی زهرا علیها السلام برای حسنین علیهما السلام کمی خرما یا خرماهای ریزی تدارک دیده و تهیّه کرده بودند. هنگامی که اینها آمدند، حضرت زهرا علیها السلام خرماها را جلوی حسنین علیهما السلام گذاشتند و این دو فرزند خردسال شروع کردند به خوردن، سیرشدن و خوشحالی کردن. «فَقَالَ لَهُمَا النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم قَوْمًا الْآنَ فَاضْطَرَعَا» وقتی این دو، خرماها را خوردند؛ پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: اکنون بلند شوید و با هم کشتی بگیرید. «فَقَامَا لِيَضْطَرَعَا» حسنین علیهما السلام (امام حسن و امام حسین علیهما السلام) بلند شدند تا با هم کشتی بگیرند و زورآزمایی کنند. «وَقَدْ خَرَجَتْ فَاطِمَةُ فِي بَعْضِ حَاجَتِهَا» در این لحظه حضرت فاطمه علیها السلام برای کاری که داشتند، از اتاق بیرون رفته بودند. «فَدَخَلَتْ فَسَمِعَتْ النَّبِيَّ وَ هُوَ يَقُولُ اِيه يَا حَسَنُ شَدَّ عَلَى الْحُسَيْنِ فَاصْرَعَهُ» هنگامی که به اتاق برگشتند؛ دیدند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم امام مجتبی علیه السلام را تشویق می‌کنند و می‌گویند: یا الله حسن! زودباش! یک فشار دیگر بیاور؛ یک زور دیگر بیاور و حسین را زمین بزن! «فَقَالَتْ لَهُ يَا أَبَتِ وَ عَجَبَاهُ أَتَشَجِّعُ هَذَا عَلَى هَذَا» حضرت زهرا علیها السلام به پدر عرض کردند: ای پدر! خیلی جای تعجب است؛ شما حسن علیه السلام را علیه حسین علیه السلام تشجیع می‌کنید؟! «أَتَشَجِّعُ الْكَبِيرَ عَلَى الصَّغِيرِ» برادر بزرگتر را تشجیع و تحریک می‌کنید که برادر کوچکتر را زمین بزند؟! «فَقَالَ لَهَا يَا بَنِيَّةُ مَا تَرْضَيْنَ أَنْ أَقُولَ أَنَا يَا حَسَنُ شَدَّ عَلَى الْحُسَيْنِ فَاصْرَعَهُ وَ هَذَا حَبِيبِي جَبْرِئِيلُ يَقُولُ يَا حُسَيْنُ شَدَّ

عَلَى الْحَسَنِ فَاصْرَعَهُ.^۵ پیغمبر اکرم ﷺ به دخترشان فاطمه عَلَيْهَا فرمودند: ای دخترم! ای دختر کم! تو راضی نیستی من به حسن بگویم؛ ای حسن! زور بیشتری علیه حسین به کار ببر و او را زمین بزن؛ در حالی که این حبیب و دوست من، جبرئیل است که به امام حسین عَلَيْهِ می گوید: ای حسین! یک زور دیگر بزن و حسن را زمین بزن؟ این هم یکی از خاطرات دوران کودکی امام مجتبی عَلَيْهِ.

فضیلت امام مجتبی عَلَيْهِ: اما اکنون در فضیلت امام مجتبی عَلَيْهِ روایاتی از صفحه‌ی سیصدوسی- و سه‌ی جلد چهل و سوم بحار الانوار بخوانم. حذیفه بن یمان می گوید: «بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي جَبَلٍ أَظْنَهُ حَرَى [حراء] أَوْ غَيْرَهُ وَمَعَهُ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ وَعَلِيٌّ عَلَيْهِ وَجَمَاعَةٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَآنَسُ حَاضِرٌ لِهَذَا الْحَدِيثِ وَحَدِيثُهُ يُحَدِّثُ بِهِ» ما در کوهی که گمان می‌کنم کوه "حراء" یا کوه دیگری بود، در نزد پیغمبر اکرم ﷺ بودیم و همراه حضرت، ابوبکر، عمر، عثمان، علی عَلَيْهِ و گروهی از مهاجر و انصار بودند و در هنگامی که حذیفه این حدیث را بیان می‌کرد، آنس بن مالک هم حضور داشت. «إِذْ أَقْبَلَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ يَمْشِي عَلَى هُدُوءٍ وَ وَقَارٍ»، در این هنگام که ما در نزد پیامبر ﷺ بودیم، حسن بن علی عَلَيْهِمَا با وقار، سنگینی، شکوه و آرامش خاصی به سمت پیامبر اکرم ﷺ آمدند. «فَنَظَرَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ قَالَ إِنَّ جَبْرِيْلَ مَهْدِيَهُ وَ مِيكَائِيلُ يُسَدِّدُهُ وَ هُوَ وَآدَى وَ الظَّاهِرُ مِنْ نَفْسِي وَ ضِلْعٌ مِنْ أَضْلَاعِي هَذَا سِبْطِي وَ قُرَّةٌ عَيْنِي بِأَبِي هُوَ» پیامبر اکرم ﷺ به امام مجتبی نگاه کردند و فرمودند: هر آینه در راه رفتنش جبرئیل او را راهنمایی می‌کند و میکائیل او را

^۵ مجلسی، بحار، ج ۴۳، ص ۲۶۸ و صدوق، امالی، ص ۴۴۵ و بحرانی، مدینه المعاجز، ج ۴، ص ۱۰.

استحکام می‌بخشد و یاری می‌دهد و در طریقتش گام‌های او را محکم می‌کند؛ او فرزند من است و شخص پاک، طاهر و معصومی است؛ که از خود من و از وجود من نشأت پیدا کرده است. «ضَلَعٌ مِنْ أَضْلَاعِي» و مثل یکی از استخوان‌های قفسه‌ی سینه‌ی من است؛ «هَذَا سِبْطِي وَ قُرَّةُ عَيْنِي» او نوه‌ی من و نور دیدگان من است. «بَابِي هُوَ» پدرم به فدای حسن باد! (پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند!) «فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ قُمْنَا مَعَهُ وَ هُوَ يَقُولُ لَهُ أَنْتَ تَفَاحِي وَ أَنْتَ حَبِيبِي وَ مُهْجَةُ قَلْبِي» حذیفه می‌گوید: پیغمبر اکرم ﷺ از جا برخاستند و ما هم همراه پیغمبر اکرم ﷺ، برخاستیم و پیغمبر اکرم ﷺ به امام حسن عسکری (ع) می‌فرمودند: «أَنْتَ تَفَاحِي» تو سیب بهشتی من هستی. «وَ أَنْتَ حَبِيبِي» تو محبوب منی. «وَ مُهْجَةُ قَلْبِي» تو مُهْجَةُ قلب من هستی («مُهْجَةُ» خون ته قلب را می‌گویند؛ خلاصه یعنی تو جان منی). «وَ أَخَذَ بِيَدِهِ فَمَشَى مَعَهُ وَ نَحْنُ نَمْشِي» و پیغمبر اکرم ﷺ دست امام مجتبی عسکری (ع) را گرفتند (درحالی‌که امام مجتبی عسکری (ع) در هفت سالگی بودند که پیغمبر ﷺ از دنیا رفتند؛ یعنی حضرت در این ماجرا کمتر از سن هفت سالگی را دارند و پیغمبر اکرم ﷺ این‌گونه با ایشان رفتار می‌کنند. دست امام مجتبی عسکری (ع) را گرفتند)، و همراه امام مجتبی عسکری (ع) به راه افتادند و ما هم همراه پیغمبر اکرم ﷺ حرکت کردیم. «حَتَّى جَلَسَ وَ جَلَسْنَا حَوْلَهُ نَنْظُرُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ»؛ تا اینکه پیغمبر اکرم ﷺ نشستند و ما هم دور پیغمبر ﷺ نشستیم و ایشان را نگاه می‌کردیم. «وَ هُوَ لَا يَرْفَعُ بَصَرَهُ عَنْهُ» پیغمبر ﷺ یک لحظه چشم از جمال امام مجتبی عسکری (ع) بر نمی‌داشتند و همین‌طور یکسره حیران جمال امام مجتبی عسکری (ع) بودند. «ثُمَّ قَالَ أَمَا إِنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدِي هَادِيًا مَهْدِيًا» پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند: این (امام مجتبی عسکری (ع)) بعد از من هدایتگر و هدایت‌یافته‌ی الهی است. «هَذَا هَدِيَّةٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ لِي»

این هدیه‌ای از پروردگار جهانیان برای من پیغمبر است. «بِنَيْ عَتِي وَ يُعْرِفُ النَّاسَ آثَارِي وَ يُحْيِي سُنَّتِي» این امام‌مجتبی علیه السلام در آینده از من خبر خواهد داد؛ یعنی رفتار، حالات و همه‌چیز او برای نسل‌های آینده بیانگر این است که من چگونه بودم؛ آثار مرا به مردم معرفی می‌کند و سنت مرا زنده می‌نماید. «وَ يَتَوَلَّى أُمُورِي فِي فَعْلِهِ» و در کارهای خود ولایت و توتلی کارهای مرا عهده‌دار می‌شود. «يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِ فَيَرْحَمُهُ» خدای متعال به او نظر می‌افکند و رحمت خویش را شامل حال او می‌کند. «رَحِمَ اللَّهُ مَنْ عَرَفَ لَهُ ذَلِكَ وَ بَرَّيْنِي فِيهِ وَ أَكْرَمَنِي فِيهِ»^۶ رحمت خدا بر کسی که برای امام‌مجتبی علیه السلام همین شئونی را که الآن بیان کردیم، قائل شود؛ در جهت بزرگداشت من رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم به امام‌مجتبی علیه السلام نیکی کند و با بزرگداشت امام‌مجتبی علیه السلام من رسول-الله صلی الله علیه و آله و سلم را تکریم کند و بزرگ بدارد. این یک روایت.

روایت دیگر هم از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است. حضرت فرمود: «حَسَنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ أَحَبُّ اللَّهِ مِنْ أَحَبِّهِ»^۷ حسن از من است و من از حسنم. شبیه عبارتی است که راجع به امام حسین علیه السلام هم داریم: «حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ»^۸ در حقیقت شبیه این عبارت راجع به امام حسن علیه السلام هم روایت شده است که حسن از من است و من از اویم. اینکه حسن از من است؛ صورت ظاهر آن معنا دارد؛ بالأخره امام مجتبی علیه السلام از نسل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و نوهی ایشان هستند؛ اما در «أَنَا مِنْهُ» حقایق

^۶ مجلسی، بحار، ج ۴۳، ص ۳۳۴ و شامی، یوسف بن حاتم، الدر المنظوم، ص ۴۹۳ و حلی، رضی الدین علی بن یوسف بن المطهر، العدة القویة، ص ۴۳.

^۷ مجلسی، بحار، ج ۴۳، ص ۳۹۶ و طبری آملی، بشارة المصطفی، ص ۱۵۶.

^۸ مجلسی، بحار، ج ۴۳، ص ۲۷۱ و ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۵۳ و اربلی، کشف الغمة، ج ۲، ص ۱۰.

بسیار زیاد و سخنان بسیار عمیقی نهفته است. «أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّهُ» خدا دوست می‌دارد یا دوست بخشد کسی را که حسن را دوست می‌دارد. حدیثی با عبارت دیگر وجود دارد که: «اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُ فَأَحِبَّهُ وَ أَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُ»^۹ پیغمبر اکرم ﷺ به خدا عرض می‌کند: خدایا! من عاشق حسنم و حسن را دوست می‌دارم و هر که حسن را دوست می‌دارد، من پیغمبر هم او را دوست می‌دارم.

باز پیغمبر اکرم ﷺ به امام مجتبیٰ علیه السلام فرمودند: «أَشْبَهْتَ خَلْقِي وَ خُلِقِي». ^{۱۰} حسن جان! تو، هم در خلقت و پیکره‌ی جسمانی و هم در خلق، سیرت و روحیات شبیه من رسول الله ﷺ هستی. آنس ابن مالک، هم نقل کرده است: «لَمْ يَكُنْ أَحَدًا أَشْبَهَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ». ^{۱۱} احدی از خلق شبیه‌تر به رسول الله ﷺ از حسن بن علی علیه السلام نبود. همین‌طور از پیامبر اکرم ﷺ است که به اصحاب فرمودند: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى سَيِّدِ شَبَابٍ [أَهْلِ] الْجَنَّةِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ». ^{۱۲} کسی که از نگاه کردن و دیدن سرور جوانان بهشت مسرور می‌شود، پس او باید به حسن بن علی علیه السلام نظر بیندازد.

^۹. مجلسی، بحار، ج ۴۳، ص ۳۰۴ و اربلی، كشف الغمّة، ج ۱، ص ۵۲۷ و ابن حبان، شرح الاخبار، ج ۳، ص ۱۰۶.

^{۱۰}. مجلسی، بحار، ج ۴۳، ص ۲۹۴ و ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۲۱ و محدّث قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۹۵.

^{۱۱}. مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۵ و طبرسی، اعلام الوری، ص ۲۱۲ و ابن بطریق، عمدة عیون، ص ۴۰۲.

^{۱۲}. طبرسی، اعلام الوری، ص ۲۱۱ و مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۰ و حرّعاملی، اثبات الهداة، ج ۴، ص ۱۲.

پیغمبر اکرم ﷺ در مورد امام حسن و امام حسین علیهما السلام، متفقاً هم فرمودند: «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ هَذَا ابْنُ إِمَامٍ وَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»^{۱۳}. حسن و حسین، این دو، فرزندان من هستند؛ این دو دو امامند و این دو سرور جوانان اهل بهشتند.

همچنین پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند: «لَوْ كَانَ الْعَقْلُ رَجُلًا لَكَانَ الْحَسَنُ»^{۱۴} اگر عقل به صورت یک مرد، مجسم می شد، حسن بن علی علیهما السلام بود؛ یعنی حسن بن علی علیهما السلام عقل مجسم، خرد مجسم و یک پارچه عقل و خرد هستند.

وقتی هم راجع به فاطمه زهرا علیها السلام بحث می کردیم، این روایات را خواندیم: «وَلَوْ كَانَ الْحُسَيْنُ شَخْصًا [هَيْئَةً] لَكَانَتْ فَاطِمَةُ بَلُّ هِيَ أَعْظَمُ»^{۱۵} اگر حُسن، مجسم می شد، همه خوبی ها مجسم می گردید، او فاطمه علیها السلام بود؛ بلکه فاطمه علیها السلام از آن هم بالاتر است. قریب به همین حدیث است.

^{۱۳}. مشابه این روایت در منابع یافت شد؛ از جمله:

مجلسی، بحار، ج ۴۳، ص ۲۹۲ و ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۳، ص ۳۹۴. «إِنَّمَا هَذَا ابْنُ إِمَامٍ وَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ».

مجلسی، بحار، ج ۳۷، ص ۲۱۶ و طبرسی، احتجاج، ج ۱، ص ۶۶. «وَأَنَّهَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ إِنَّهُمَا الْإِمَامَانِ بَعْدَ أَبِيهَا عَلِيٍّ وَ أَنَا أَبُوهُمَا قَبْلَهُ»

مجلسی، بحار، ج ۳۷، ص ۸۵ و صدوق، امالی، ص ۴۸۷. «وَأَمَّا الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ فَهَذَا ابْنُ إِمَامٍ وَ رِجَالَتَانِ وَ هُمَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»

مجلسی، بحار، ج ۳۶، ص ۳۱۹ و بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم، ۱۶۸. «يَقُولُ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْتَ الْإِمَامُ وَ الْخَلِيفَةُ بَعْدِي وَ ابْنُكَ هَذَا إِمَامٌ وَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ أَيْمَةٌ مَعْصُومُونَ وَ مِنْهُمْ قَائِمُنَا أَهْلُ الْبَيْتِ»

^{۱۴}. ابراهیم بن محمد حموی جوینی، فرائد السمطين، ج ۲، ص ۶۸. مشابه این روایت بود: ابن شاذان، مائة منقبة من مناقب امیر المؤمنین والائمة، ص ۱۳۶. «وَلَوْ كَانَ الْفَضْلُ شَخْصًا لَكَانَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ»

همچنین در مورد فضایل امام مجتبیٰ علیه السلام روایتی را از زبان خود آن حضرت برایتان بگویم؛ که در صفحه‌ی سیصد و پنجاه و سه‌ی جلد چهل و سوم بحار الانوار است. «رُویَ أَنَّ عَمْرُو بْنَ الْعَاصِ قَالَ لِمُعَاوِيَةَ ابْعَثْ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فَمَرَهُ أَنْ يَصْعَدَ الْمِنْبَرَ يَخْطُبُ النَّاسَ لَعَلَّهُ يَحْضَرُ [يُحْضَرُ]» روایت شده است که عمر بن عاص به معاویه گفت: دنبال حسن بن علی علیه السلام بفرست و به او امر کن که بر بالای منبر برود و برای مردم صحبت کند و سخنرانی نماید؛ شاید در صحبت در تنگنا بیفتد (یعنی به خیال خودش خواست امام مجتبیٰ علیه السلام را در برابر مردم خراب کند). «فَيَكُونُ ذَلِكَ مِمَّا تُعِيرُهُ بِهِ فِي كُلِّ مَحْفَلٍ» عمرو عاص گفت: این همان نکته‌ای که ما به حسن بن علی علیه السلام عیب می‌گیریم؛ که خیلی قدرت سخنوری ندارد و در هر محفلی که می‌نشینیم، چنین حرفی را پشت سر او می‌زنیم. «فَبِعَثَ إِلَيْهِ مُعَاوِيَةُ فَأَصْعَدَهُ الْمِنْبَرَ» معاویه هم دنبال امام مجتبیٰ علیه السلام فرستاد. حضرت هم تشریف آوردند و آنها امام مجتبیٰ علیه السلام را بر روی منبر فرستادند. «وَ قَدْ جَمَعَ لَهُ النَّاسُ وَ رُؤَسَاءُ أَهْلِ الشَّامِ» و مردم جمع شده بودند و رؤسای شامیان هم آنجا آماده بودند. «فَحَمِدَ اللَّهُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ أَنْتَى عَلَيْهِ» حسن بن علی صلوات الله علیه صحبت را با حمد خدا و ثنای پروردگار شروع کردند. «ثُمَّ قَالَ أُمَّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَنِي فَأَنَا الَّذِي يُعْرَفُ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي فَأَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ابْنِ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ أَوَّلِ الْمُسْلِمِينَ إِسْلَامًا وَ أُمِّي فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صلوات الله وسلامه عليه وَ جَدِّي مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ صلوات الله وسلامه عليه نَبِيُّ الرَّحْمَةِ أَنَا ابْنُ الْبَشِيرِ أَنَا ابْنُ التَّذِيرِ أَنَا ابْنُ السِّرَاجِ الْمُنِيرِ أَنَا ابْنُ مَنْ بُعِثَ "رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ"^{۱۶} أَنَا ابْنُ مَنْ بُعِثَ إِلَى الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ أَجْمَعِينَ»

^{۱۵}. ابن‌شاذان، مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين والائمة، ص ۱۳۶ و ابراهيم بن محمد حموي جويني، فرائد السمطين، ج ۲، ص ۶۸ و بحراني، غاية المرام، ص ۵۱۲ و خطيب خوارزمي، مقتل الحسين، ج ۱: ص ۶۰.

^{۱۶}. اشاره به سوره‌ی انبياء، آیه‌ی ۱۰۷: «وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»

امام مجتبیٰ علیه السلام بعد از حمد و ثنای خدا فرمودند: ای مردم! (ای مردم شام!) هر که مرا می‌شناسد، که من همانی هستم که می‌شناسد؛ اما اگر مرا نمی‌شناسد، پس بداند، من حسن، فرزند علی بن ابی طالب علیه السلام هستم؛ که پسر عم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، اولین مسلمان و اولین تسلیم شده در برابر اسلام است؛ یعنی اولین نکته‌ای که روی آن دست گذاشته بودند، نکته‌ای بود که قبلاً هم در بحث‌های "درس‌هایی از مکتب عاشورا" اشاره کرده‌ایم؛ که اسلام توسط بنی‌امیه به شام رفت و لذا آنجا از روز اول علیه امیرالمؤمنین علیه السلام تخریب شده بود. اسلام مسخ شده‌ای آنجا حاکم بود؛ که سمبل و تبلور آن اسلام در نظر مردم، وجود معاویه بود. شامیان نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام بدبین بودند؛ به حضرت دشنام می‌دادند و ایشان را سبّ و لعن می‌کردند. اکنون امام مجتبیٰ علیه السلام بین این مردم بر منبر رفتند! مردم شام هستند؛ رؤسای قبائل شام هم حاضرند! و اولین نکته‌ای که راجع به خودشان می‌گویند، این است؛ که من فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام هستم و او اولین شخص در اسلام آوردن است. «وَأُمِّي فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ» و مادر من حسن بن علی علیه السلام هم دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است (و جدّ من پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که پیامبر رحمت است). «أَنَا ابْنُ الْبَشِيرِ» من فرزند بشارت‌دهنده هستم. «أَنَا ابْنُ التَّذِيرِ» من فرزند پیامبری هستم که انذار می‌کرد و هشدار می‌داد. «أَنَا ابْنُ السِّرَاحِ الْمُنِيرِ» من فرزند پیامبری هستم که در فضای تاریک و ظلمانی دوران جاهلیت، مانند یک نورافکن نورانی نورافشانی می‌کرد. من فرزند کسی هستم که به‌مثابه رحمتی برای جهانیان مبعوث شد. من فرزند کسی هستم که بر جن‌ها و انسان‌ها، همگی، مبعوث شد. «فَقَالَ مُعَاوِيَةُ يَا بَا مُحَمَّدٍ خُذْ بِنَا فِي نَعْتِ الرَّطْبِ» معاویه خواست پارازیتی بدهد و حضرت را روی منبر خراب کند؛ گفت ای فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم! کمی راجع به

وصف خرما برای ما سخنرانی کن. «أَرَادَ تَخْجِيلَهُ» خواست حضرت را خجل و خراب کند. «فَقَالَ الْحَسَنُ الرِّيحُ تَنْفُخُهُ وَ الْحَرُّ يُبْضِجُهُ وَ اللَّيْلُ يُرِدُّهُ وَ يُطَيِّبُهُ» امام مجتبی علیه السلام هم اصلاً ناراحت نشدند؛ یعنی روی همان منبر در پاسخ معاویه گفتند: خرما را که خواستی؛ باد آن را تلقیح می کند (یعنی درخت خرما را گرده افشانی می کند)؛ گرما خرما را می پزد و خنکای شب آن را خنک و معطر می کند. «ثُمَّ أَقْبَلَ الْحَسَنُ علیه السلام فَرَجَعَ فِي كَلَامِهِ الْأَوَّلِ» و امام مجتبی علیه السلام دوباره به صحبت های قبلی برگشتند. «فَقَالَ أَنَا ابْنُ مُسْتَجَابِ الدَّعْوَةِ أَنَا ابْنُ الشَّفِيعِ الْمُطَاعِ أَنَا ابْنُ أَوَّلِ مَنْ يَنْفُضُ عَنِ الرَّأْسِ التُّرَابَ أَنَا ابْنُ مَنْ يَفْرَعُ بَابَ الْجَنَّةِ فَيَفْتَحُ لَهُ أَنَا ابْنُ مَنْ قَاتَلَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةَ وَ أَجَلَ لَهُ الْمَغَمُّ وَ نُصِرَ بِالرُّعْبِ مِنْ مَسِيرَةِ شَهْرٍ» دوباره برگشتند سراغ توصیف خودشان، که من فرزند کسی هستم که مستجاب الدعوة است و هردعایی می کرد، اجابت می شد. من فرزند کسی هستم که شفיעی بود، که در پیشگاه خدا از هر کس شفاعت می کرد، شفاعتش پذیرفته بود. من فرزند کسی هستم که درب بهشت را می کوبد و درب بهشت در برابر او باز می شود. من فرزند کسی هستم، که همراه او ملائکه جنگیدند؛ غنایم برای او حلال شد و در فاصله ی یک ماهی (یعنی در مسافتی که باید در یک ماه طی می شد)، پیشاپیش او رعب او در دل دشمنان می افتاد و اینگونه نصرت می گردید. «فَأَكْثَرَ فِي هَذَا النَّوْعِ مِنَ الْكَلَامِ» و امام مجتبی علیه السلام همین گونه فراوان از این سخن ها ادامه دادند. «وَ لَمْ يَزَلْ بِهِ حَتَّى أَظَلَمَتِ الدُّنْيَا عَلَى مُعَاوِيَةَ» آن قدر ادامه دادند، که دنیا جلوی چشم معاویه سیاه و تاریک شد. «وَ عَرَفَ الْحَسَنَ علیه السلام مَنْ لَمْ يَكُنْ يَعْرِفُهُ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ وَ غَيْرِهِمْ» و کسانی که امام مجتبی علیه السلام را نمی شناختند و عظمت و شأن ایشان را نمی دانستند، چه از شامیان و چه غیرشامیانی که در مجلس بودند، در اثر این سخنرانی ها، کاملاً حضرت را شناختند. «ثُمَّ نَزَلَ» سپس حضرت از پله ها پائین

آمدند. «فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ أَمَا إِنَّكَ يَا حَسَنُ قَدْ كُنْتَ تَرْجُو أَنْ تَكُونَ خَلِيفَةً وَ لَسْتَ هُنَاكَ» ... «فَقَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَا الْخَلِيفَةُ فَمَنْ سَارَ بِسِيرَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ عَمِلَ بِطَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَيْسَ الْخَلِيفَةُ مَنْ سَارَ بِالْجَوْرِ وَ عَطَّلَ الشَّنَنَ وَ اتَّخَذَ الدُّنْيَا أُمَّاً وَ أَباً» از منبر پائین آمدند؛ جلوی جمعیت رو کردند به معاویه و فرمودند: خلیفه‌ی رسول خدا ﷺ کسی است که به سیره و روش رسول خدا ﷺ عمل می‌کند و در جهت طاعت فرمان الهی قدم برمی‌دارد. خلیفه کسی نیست که سیره و روش او جور و ستمگری است؛ سنن پیامبر ﷺ را تعطیل کرده است و پدرومادر او دنیاست؛ یعنی هیچ‌چیز جز دنیا نمی‌شناسد و همه‌چیز او دنیاست. «وَ لَكِنْ ذَلِكَ مَلِكٌ أَصَابَ مُلْكًا فَتَمَتَّعَ مِنْهُ قَلِيلًا» و سپس به جمعیت رو کردند و فرمودند: این معاویه را که می‌بینید، پادشاه است؛ خلیفه‌ی رسول الله ﷺ و جانشین ایشان نیست. جانشین پادشاهان قبلی است؛ که با یک پادشاه برخورد کرده؛ توانسته قدرت را از او تصاحب کند و چندروزی از آن بهره‌ور است. «وَ كَانَ قَدْ انْقَطَعَ عَنْهُ فَأَتَّخَمَ لَذْتَهُ وَ بَقِيَتْ عَلَيْهِ تَبِعَتُهُ» این معاویه چند روز بیشتر از این موقعیت استفاده نمی‌کند. لذت این حکومت منقطع و کوتاه است. لذت آن می‌رود و تبعاتش برای او می‌ماند؛ که کیفر جاودانه و اخروی و نفرینی است که بعدها همه‌ی خلق به او خواهند کرد. «وَ كَانَ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى "وَ لَنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ"»^{۱۷} و امام مجتبیٰ علیه السلام فرمودند: حکومت و قدرتی که در دست معاویه است، همان‌گونه است که خدای تبارک و تعالی در قرآن فرمود؛ آزمایشی برای معاویه است (که خودش و وجود کثیفش را نشان دهد که چیست) و یک بهره‌ی کوتاه و زمان سرآمد معین است. «فَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَىٰ مُعَاوِيَةَ» و امام مجتبیٰ علیه السلام با دست معاویه را نشان می‌دادند. (شجاعت و جرأت

^{۱۷}. سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۱۱۱.

امام مجتبیٰ علیه السلام را ببینید؛ که در دربار معاویه، جلوی جمعیت این‌گونه به معاویه خطاب می‌کنند! «ثُمَّ قَامَ فَانصَرَفَ» بعد حضرت بلند شدند؛ برگشتند و از مجلس بیرون آمدند. «فَقَالَ مُعَاوِيَةُ لِعَمْرٍو وَ اللَّهِ مَا أَرَدْتُ إِلَّا شَيْئًا حِينَ أَمَرْتَنِي بِمَا أَمَرْتَنِي» هنگامی که امام مجتبیٰ علیه السلام رفتند، معاویه به عمروعاص که برای خراب کردن امام مجتبیٰ علیه السلام پیشنهاد این کار را داده بود، گفت: به خدا قسم! تو هنگامی که این امر را کردی، که من بروم؛ او را بخواهم؛ که بیاید سخنرانی کند؛ قصدی نداشتی، مگر خراب کردن من در جلوی جمعیت. «وَ اللَّهُ مَا كَانَ يَرَى أَهْلَ الشَّامِ أَنَّ أَحَدًا مِثْلِي فِي حَسَبٍ وَ لَا غَيْرِهِ حَتَّى قَالَ الْحَسَنُ مَا قَالَ» سپس معاویه گفت: به خدا سوگند! این شامیان احمق، در حَسَب و مقام هیچ‌کس را مثل من بزرگ نمی‌دانستند و در هیچ شانی کسی را بزرگتر از من معاویه قائل نبودند، تا اینکه حسن علیه السلام این حرف‌ها را زد؛ که مرا سگه‌ی یک پول کرد و عظمت خودش را هم آشکار نمود. «قَالَ عَمْرٍو هَذَا شَيْءٌ لَا يُسْتَطَاعُ دَفْنُهُ وَ لَا تَغْيِيرُهُ لِشَهْرَتِهِ فِي النَّاسِ وَ اتِّصَاحِهِ» عمروعاص هم به معاویه جواب داد: این یک چیز است (یعنی فضیلت‌های امام مجتبیٰ علیه السلام) و فساد و آلودگی‌های تو حقیقت دیگری است؛ که هیچ‌کس نمی‌تواند آن را مدفون و مخفی کند و هیچ‌کس هم نمی‌تواند آن را تغییر دهد! چراکه این حقیقت بین مردم مشهور است و برای همه‌ی مردم واضح است. «فَسَكَتَ مُعَاوِيَةُ لَعَنَهُ اللَّهُ»^{۱۸} و در برابر، معاویه ساکت شد و چیزی نگفت.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ

^{۱۸}. مجلسی، بحار، ج ۴۳، ص ۳۵۳ و طبرسی، احتجاج، ج ۱، ص ۲۸۱ و خوئی، منهاج البراعة، ج ۱۹، ص ۱۵۱.

اهل سنت
۲۰۲۰

www.ahlevela.com

اهل سنت
۲۰۲۰

www.ahlevela.com

اهل سنت
۲۰۲۰